

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

بحث در اصناف پانزده‌گانه‌ای بود که تحت نوع سوم یعنی مرتبه‌ی ثالثه یا رابعه که انکار به
ید یا اعمال قدرت باشد قرار می‌گیرد. دو صنف از این اصناف پانزده‌گانه روشن شد که
دلیل نداریم برای عامه‌ی ناس، یکی قتل بود و یکی ضرب و جرح و امثال ذلکی بود که
منجر می‌شود به جرح، کسر، قطع و امثال این‌ها که از امور عظیمه‌ای است برای شخص.
این‌ها هم ما دلیلی پیدا نکردیم بر این که این‌ها جایز و یا واجب باشد در مقام امر به
معروف و نهی از منکر برای عامه‌ی ناس، و اما بقیه‌ی اصناف، از آن قسم اول شروع
می‌کنیم چون این‌ها بعضی‌هایش یک تفاوت‌هایی دارند آن‌هایی که تفاوت‌هایی ممکن است
که داشته باشند بحث می‌کنیم بعد بقیه را هم دیگر ممکن است ادغام کنیم در مقام
استدلال که دیگر زیاد طول نکشد.

اما قسم اول که «التألیم البدنی الجسمی» بود؛ آزار جسمی به او بدهد حالا به ضرب یا
فرک اُذن مثلاً، و امثال این بالاخره تأدیبات بدنی که البته باید به حدی هم باشد که مؤثر
باشد و الا اگر مؤثر نیست حتی حرام است چون ادله‌ی امر به معروف، از باب امر به
معروف نیست، امر به معروف اگر این جایز باشد یا واجب باشد آن هست که رادع باشد
ضرب رادع، ایلام رادع، در این حد باید باشد اما اگر رادع نیست یک مرتبه‌ای را انتخاب
بکند که رادع نیست یک سیلی آهسته می‌خواهد این‌جا بزند که می‌گوید صد تا بزن،
رادعش نیست از گناهش، این اصلاً اشکال دارد حرام است انجام این کار، چون مجوز
شرعی ندارد بلکه این مشمول ادله‌ی حرمت می‌شود. آن که مجوز شرعی اگر داشته
باشد عبارت است از آن قسم رادعش که او را باز گرداند یعنی احتمال می‌دهد که بله با
این کار آن ردع می‌شود.

خب در این باب ما مجموعاً شش نظریه داریم به حسب استقرائی که انجام شده نظریه‌ی
اول این هست که برای عامه‌ی ناس، این جایز نیست نظریه‌ی اول عدم الجواز است حتی
مع إذن الحاكم، یا إذن من له الإذن، که من له الإذن امام علیه السلام مسلماً و نواب او
علی اختلاف آرائی که بین فقها هست بنابراین که ولالت فقیه یا امثال این‌ها یا قاضی
بگویم که این حق برای او هست. ما عبارت جامعه را می‌گوییم که من له الإذن، حتی اگر
برود استیذان کند و من له الإذن هم إذن بدهد که بزن، فرک اُذن کن یا چه، جایز نیست.
این نظریه‌ی اول است که مال الی هذه النظرية شاید مرحوم مقدس اردبیلی قدس سره
در مجمع الفائدة و البرهان، ایشان می‌فرمایند اگر اجماع ما نداشته باشیم این ادله‌ی باب

امر به معروف چنین چیزی را دلالت نمی‌کند که از باب امر به معروف بزنی، فرک اذن بکنی، ادله‌ی امر به معروف چه مخاطبش اولیای اسلام باشند، معصومین باشند چه دیگران، چنین اقتضایی را ندارد. بلکه فقط چیزی که ممکن است این‌جا باشد ادعای اجماع است. اجماع هم که خب، این اجماع‌ها، اجماع‌های مدرکی و محتمل‌المدرک است علاوه بر این که صغرای آن هم محل اشکال است اصلاً در کلمات متقدمین و امثال ذلک خیلی این‌ها مطرح نیست که ما ادعای اجماع بخواهیم بکنیم فلذا نه قبل از ایشان و نه بعد از ایشان هم دیده نشده کسی ادعای اجماع بکند اگر کسی هم نقل کرده از اردبیلی نقل کرده ایشان هم فرموده لولا الاجماع، حتی مثل آقایان دیگر هم دیدید که خیلی جاها می‌گویند لولا الاجماع، یعنی از ترس این که شاید یک وقتی اجماعی باشد می‌گویند لولا الاجماع این‌جوری هست ... این یک نظریه است.

نظریه‌ی ثانی این هست که باز جایز نیست فتواً الا مع الإذن ممّن له الإذن، فتوا می‌دهد که جایز نیست مگر این که اذن داشته باشد از ناحیه‌ی کسی که له الإذن، حالا آن من له الإذن، خصوص معصومین علیهم السلام هستند یا نواب آن‌ها، پس لایجوز فتواً إلا مع الإذن ممّن له الإذن، این هم نظریه‌ی دوم هست که این از بزرگانی از فقهای متقدم و متأخر استفاده می‌شود منهم مرحوم شیخ طوسی قدس سره. ایشان مثلاً در نهایت این عبارت را دارند «فأما باليد» یعنی أماً امر به معروف و نهی از منکر بالید «فهو أن يؤدّب فاعله بضرب من التأديب إما الجراح أو الألم أو الضرب» این است که یا مجروحش کند یا ألمی و دردی بر او وارد کند یا بزند او را، ضرب، «غیر أن ذلك مشروط بالإذن من جهة السلطان» که مقصودشان از سلطان همان‌طور که در عبارت دیگرش گفته یعنی حاکم شرع، نه هر سلطانی، «من جهة السلطان حسب ما قدّمناه فمتى فقد الإذن من جهة إقتصر على الإنكار باللسان و القلب» اگر اذن از جهة سلطان حاکم نبود فقط در مقام امر به معروف و نهی از منکر اقتصار باید بکند بر لسان و قلب، دیگر حق تعدی از این ندارد.

باز در بعض کلمات دیگر ایشان هم هست که ایشان فرموده است که آنچه که مشایخ و شیوخ ما بر آن اتفاق دارند که قبلاً این عبارت‌های ایشان را هم آورده‌ام و خوانده‌ام که الان اگر در دسترس من باشد ایشان می‌فرمایند شیوخ ما، شیوخ امامیه نظرشان این هست که حتی به شیوخ امامیه نسبت می‌دهد که این قسم سوم، این موقوف بر اذن من له الإذن است شیوخنا الامامیه نظرشان این هست. این هم قول دوم که عوم جواز فتواً باشد مگر با این اذن. این هم بسیاری از بزرگان این را فرموده‌اند.

نظریه‌ی سوم و قول سوم عدم جواز است به حسب احتیاط وجوبی، فتوا نمی‌دهد به حسب احتیاط وجوبی می‌فرماید که جایز نیست مگر اذن من له الإذن باشد یعنی در صورت عدم اذن هم احتمال می‌دهد جایز باشد فلذا احتیاط واجب کرده که جایز نیست به حسب احتیاط واجب، مگر اذن من له الإذن همراهش باشد. این مطلب هم از بزرگانی استفاده شده من جمله شیخ الاستاد تبریزی قدس سره در منهاج الصالحین‌شان، ایشان فرموده است «الإنكار باليد بالضرب المؤلم الرادع» این ضرب باید رادع باشد همان‌طور که عرض کردم چون اگر رادع نباشد گفتیم جایز اصلاً نیست. «الإنكار باليد بالضرب المؤلم الرادع عن المعصية» این قسم سوم است آن وقت بعد فرموده «بل الاحوط فی هذا القسم بجميع مراتبه الاستیذان من الحاكم الشرعی و الا ففی كونه من الامر بالمعروف و النهی عن المنکر اشکال» اگر اذن نگیرد این محل اشکال است که بگوییم از باب امر به معروف و نهی از منکر این کار را انجام داده و جایز است بنابراین ایشان هم احتیاط

واجب می‌کنند می‌گوید جایز نیست مگر این که إذن من له الإذن باشد اما جایز نیست آن فتوایی نیست به حسب احتیاط وجوبی هست.

قول چهارم و مسلک چهارم در باب «الجواز مع الاحتیاط الاستحبابی بالإذن أو لا معه» می‌گوید آقا جایز است حالا بعضی از این قائلین به جواز احتیاط استحبابی هم کردند که إذن بگیرد بعضی‌ها گفتند نه احتیاط استحبابی هم نکردند که إذن بگیرد. «الجواز مع الاحتیاط الاستحبابی بالإذن أو لا معه» این مطلب از قدمای اصحاب از یحیی بن سعید در کتاب الجامع ایشان، الجامع للشرایع که ایشان دارند استفاده می‌شود ایشان این‌جا فرموده است... کتاب الجامع للشرایع، صفحه‌ی 243 از این طبعی که من دارم «و يبدأ» یعنی آمر و ناهی «بالوعظ و التخويف» ابتداءً به موعظه و تخويف کار را شروع می‌کند «فإن لم ينجع» اگر این ثمر نداد «أدب، فإن لم ينجع إلا بالقتل و الجراح فعل» ایشان از کسانی هست که می‌گوید قتل هم جایز است جراح هم جایز است «فإن لم يتمكن» این‌ها نشد «فبالقلب» ببینید ایشان با مسلک مشهور مخالف است آن‌ها می‌گویند اول قلب، بعد لسان، بعد ید، ایشان می‌گویند قلب آخر است اول لسانی هست به نصیحت و تخويف، نشد به ید است، مراتب جلوتر ید، نشد به جرح است به قتل است این‌ها را دید هیچ فایده‌ای ندارد اقلّاً در دلت دیگر این‌جور نباشد که بی‌تفاوت بی‌تفاوت باشی اقلّاً در قلبت انکار بکن، این مال آخر است. که این‌ها بحث‌های آن ان شاء الله خواهد آمد که حالا ما الان داریم خود این مراتب را می‌گوییم بعد ترتیب مراتب بین الانواع و اصناف الانواع بحثش تالیاً خواهد آمد ان شاء الله. «و قيل» بعد ایشان فرموده، «و قيل إذا بلغ الى القتل و الجراح لم یجز الا بإذن الامام» ولی «و الاول اصح» که إذن نمی‌خواهد اصلاً. حتی این مرتبه‌ی بالای بالا که قتل باشد و جرح می‌گوید إذن نمی‌خواهد فکیف بضربش و امثال این، بنابراین یکی از قائلین مهم که یحیی بن سعید از فقهای مهم و از قدمای اصحاب است این‌طور فرموده، صاحب جواهر هم قدس سره همین مسلک را قائل است منتها استیذان را حالا می‌فرمایند بهتر است علی ما بیالی، باید برای جزم به عین مطلبش البته مراجعه‌ی دقیق‌تر بشود. و منهم حضرت امام قدس سره در تحریر الوسيله است ایشان هم می‌فرماید جایز است منتها احوط استحبابی این هست که اذن بگیرد در مسئله‌ی دهم از مسائل زیر مجموعه‌ی المرتبة الثالثة، می‌فرماید «لو لم يحصل المطلوب الا بالضرب و الايلام فالظاهر جوازهما مراعیاً للأیسر فالأیسر و الأسهل فالأسهل و ینبغی الاستیذان من الفقیه الجامع لشرائط» ینبغی، «بل ینبغی ذلك فی الحبس و التحریج و نحوها» که اصناف دیگر مثل حبس کردن آن‌جا را هم ایشان گفتند جایز است برای عامه‌ی ناس، ولی آن‌جا هم احتیاط استحبابی این هست که إذن بگیرد. حالا ما فعلاً بحث‌مان در حبس و این‌ها نیست که بعداً می‌آید فعلاً در همان ضرب، پس بنابراین این بزرگان از فقها هم قائل هستند به جواز، منتها بعضی از آن‌ها احتیاط کردند احتیاطاً استحبابیاً که اذن از من له الإذن بگیرد مثل حضرت امام و احتمالاً مرحوم صاحب جواهر، بعضی از آن‌ها حتی این احتیاط را هم نکرده‌اند مثل مرحوم یحیی بن سعید.

س: ...

ج: این‌جا احتیاط است دیگر در حقیقت. یعنی احتیاط استحبابی هم ممکن است. احتیاط استحبابی، و الا دلیل آن‌جوری که ندارد در شرع وارد شده که استأذن من الفقیه یا من ...

آن وقت ایشان که فرموده است که «فالظاهر جوازهما» این جوازی که این‌جا می‌گویند نه این که جایز است و می‌شود ترک کرد، این یعنی در انجام آن واجب این کار روایی

است وقتی روا بود واجب می‌شود این‌جا، این جواز به معنای اباحه نیست این جواز در کلام مرحوم امام امر به معروف که واجب است این مرحله‌ی آن هم وجوب دارد یعنی این جواز در مقابل مانعین است که آن می‌گوید منع کرده در مقابل آن می‌خواهد بگوید که آن منع این‌جا وجود ندارد این هم از مراتب است و مراتب امر به معروف هم که گفتیم واجب است همه‌اش.

خب نظریه‌ی پنجم و قول پنجم در مقام، «الفتوا بالجواز مع الإذن و التردد و الإشكال مع عدم الإذن» می‌گوید اگر إذن داشته باشی جایز است فتوا می‌دهند در صورت إذن فتوای به جواز است اما اگر إذن نداشته باشی مردد هستم نمی‌دانم فيه اشکال، این را هم بعض مراجع معاصر آیت‌الله سیستانی دام ظلّه در منهاج الصالحین‌شان این مطلب از ایشان استفاده می‌شود، فرموده «الثالثة» یعنی «المرتبة الثالثة إعمال القدرة في المنع عن ارتكاب المعصية بفرك الأذن» گوشش را بمالد، «أو الضرب أو الجبس و نحو ذلك و في جواز هذه المرتبة من غير إذن الامام عليه السلام أو نائبه اشكال»

س: ...

ج: نه اعم است ببینید ایشان می‌گوید من در مسئله اشکال دارم، آن که احتیاط واجب می‌کند ممکن است که اشکال علمی نداشته باشد.

س: ...

ج: نه این از نظر فنی این فرق را دارد آن که می‌گوید احتیاط واجب، ما نمی‌دانیم در مسئله اشکال دارد یا اشکال ندارد منتها چرا احتیاط واجب می‌کند؟ علت احتیاط واجب می‌تواند مناشئی داشته باشد یکی این هست که خوفاً من المشهور، می‌خواهد مخالفت مشهور نکند، و الا حجت برایش تمام است فقط به خاطر این که مخالفت مشهور نکرده باشد یا مخالفت واقع از او سر نزده باشد ولو حجت دارد یا برای این هست که گاهی احتیاط واجب می‌کند برای این که راه بر مقلد باز بشود و بتواند به غیر مراجعه بکند، اظهار علم نمی‌خواهد بکند. یادم می‌آید یک وقتی مرحوم آقای تبریزی قدس سره در یک مسئله‌ای فتوا داشتند مال حج بود این موجب یک خرده بالاخره حرج شده بود برای بعضی‌ها مشکل بود ایشان دست از فتوایش برداشت یعنی اعلام آن فتوا را نکرد احتیاط واجب کرد که او بتواند مقلد بتواند به غیر مراجعه بکند و از آن مضیقه خارج بشود. گاهی مجتهد فتوای خودش را اظهار نمی‌کند تا این که آن مقلد راه برایش باز بشود که به دیگری مراجعه بکند پس بنابراین اگر مجتهد نوشت احتیاط واجب است ما نمی‌توانیم حتماً بگوییم در مسئله اشکال دارد.

س: ...

ج: برای مقلد فرقی نمی‌کند.

س: ...

ج: نه نه چرا، چون ایشان دارد از این جهت می‌گوییم که ایشان دارد می‌گوید من اشکال دارم یعنی از نظر فنی می‌خواهد بگوید من در این باب اشکال دارم اگرچه جایی که ایشان می‌گوید من اشکال دارم می‌گویم به غیر مراجعه کنید مثل جایی است که می‌گویم احتیاط واجب است. ولی از نظر فنی دارد می‌گوید از نظر علمی این‌جا من اشکال دارم اما اگر

می‌گفت فقط احتیاط واجب این هست ما نمی‌فهمیدیم که اشکال دارد یا می‌خواهد مخالفت با واقع نکرده باشد، احتیاطی کرده باشد، مخالفت با مشهور نکرده باشد این جوری.

و اما نظریه‌ی ششم، نظریه‌ی ششم، پس بنابراین می‌شود هفت تا، اگر من گفتم شش تا، باید بنویسیم، نظریه‌ی ششم این هست که قائل به جواز بشویم ولی در قول به جواز حالا إما مطلقاً و إما مع الإذن تفصیل می‌دهد بین ابوبن و غیر ابوبن، می‌گوید در مورد ابوبن فقط مرحله‌ی اولی و ثانیه، قلب و لسان است. در مورد پدر و مادر ولو گناهی از آن‌ها سر بزند فرزند حق ندارد مرحله‌ی سوم را اعمال کند، ضرب و ایلام و فری و فلان، این را حق ندارد. دیگران چرا، اما این خودش حق ندارد پس بنابراین اگر می‌گوید قول به جواز را قائل بشویم حالا یا مطلقاً بگوییم اذن اصلاً نمی‌خواهد یا بگوییم در صورت اذن این در مورد ابوبن نه مثلاً امام می‌تواند اذن بدهد چون مبعوض خدای متعال است چیزی است خدا راضی نیست که، فرزند بیاید یک سیلی به بابایش بزند بگوید مثلاً فلان کار حرام را ترک کن یا فلان کار واجب را انجام بده، نه نائب امام می‌تواند این کار را بکند اصل این مطلب حالا نه به همه‌ی خصوصیات، اصل این مطلب باز از کلام همین محقق سیستانی دام ظلّه استفاده می‌شود ایشان در پایان مرحله‌ی ثالثه می‌فرماید «و لکن فی جواز الامر بالمعروف و النهی عن المنکر بالنسبة الی الابوبن بغیر القول اللّین و ما یجری مجراه من المراتب المتقدّمة نظراً و اشکالاً» غیر قول لّین تازه از اقوال هم قول غلیظ نه، غیر قول لّین در مورد آن‌ها محل نظر و اشکال است. این هم یک تفصیلی در مسئله هست البته به قول مرحوم استاد قدس سره می‌فرمود گاهی کلام یک فقیه یک سرخی برای ما قرار می‌گیرد یک روزه‌ای برای ما باز می‌شود که، این‌جا مثل این که جای یک حرفی است باید ادله را دوباره مراجعه کنیم دوباره دقت بکنیم چون الان این قید در کلمات معمولاً نیست که تفصیل بدهند این خودش محل فکر می‌شود این مراجعه‌ی به اقوال در فنون علم یک مقداری برای همین است که این اقوال باعث می‌شود سرنخ‌های فکرها برای انسان پیدا بشود که این چرا این حرف را زده؟ این بزرگ این اهل فن چرا این جوری گفته؟ آدم به فکر وادار می‌شود که گاهی اگر مراجعه نکند غافل است به ذهنش نمی‌آید چنین تفصیلی می‌شود داد چنین حرفی باید زد، فلذا حتماً مراجعه‌ی به اقوال تا یک حدی لازم است تا یک حدی حتماً لازم است به خاطر این جهت.

و اما قول اخیر، «التفصیل بین الأهل و غیر الأهل» بعضی بزرگان گفتند که اگر ما قائل به جواز شدیم و گفتیم جواز مع الإذن جایز است اگر اذن نباشد جایز نیست این فرق است بین اهل و غیر اهل، در اهل یعنی زن و فرزند، در مورد آن‌ها اذن نمی‌خواهد اگر می‌بیند بچه‌اش نماز نمی‌خواند مراتب امر به معروف را وقتی آورد مراتب را طی کرد دید فقط با یک سیلی، دو سه تا سیلی، یک کتکی می‌تواند وادارش بکند این‌جا دیگر اذن از حاکم شرع نمی‌خواهد بگیرد اما گر برادرش است اگر دیگری است، دوست است آن باید اذن بگیرد حالا یا بحسب فتوا یا بحسب احتیاط واجب یا به حسب احتیاط استحبابی، اما در مورد اهل، اذن نمی‌خواهد «لا فتواً و لا احتیاطاً وجوباً و لا احتیاطاً استحباباً» این مطلب هم از شیخ الاستاد تبریزی قدس سره در منهاج‌شان استفاده می‌شود، و بعضی فقهای معاصر در منهاج آن‌ها هم هست و فرموده «و تجری المرتبة الثالثة هنا» یعنی فی الأهل «بلا حاجة الی الاستیذان من الحاکم الشرعی» شما دیدید در غیر حاکم شرعی در غیر اهل ایشان چه کرد؟ احتیاط واجب کرد به این که استیذان کند ولی در مورد اهل می‌فرماید احتیاط واجب نداریم، نه بلااستیذان این جایز است پس بنابراین مجموع انطاری که به حسب این استقراء حالا نمی‌توانیم بگوییم تام، یک مقداری در کلمات که بررسی کردیم این هفت

نظریه بین فقهای قدامی و معاصرین قدس الله ارواحهم و ادام الله اضلال موجودین ایشان، وجود دارد.

س: ...

ج: گفتیم بحث ما الان چه هست؟ بحث عامه‌ی ناس است، حاکم بما الله حاکم، فعلاً وارد بحث آن نشدیم. حاکم بما الله شخص، آن حکمش جدا شد. حاکمی است حالا آمده مسجد نماز بخواند در راه بیاید حرم یک چیزی را می‌بیند نه بما الله حاکم، این احکامش همین‌هایی است که این‌جا هست اما بما الله حاکم، آیا او حق دارد یا حق ندارد آن بحث جدایی دارد که ...

س: ...

ج: می‌دانم بله.

س: ...

ج: از باب ولایت نیست

س: ...

ج: نه شارع به او إذن داده در این مورد.

س: ولایت دارد دیگه.

ج: حالا شما اسمش را بگذارید ولایت حالا،

س: ...

ج: اشکالی ندارد ولی بحث حاکم را نمی‌خواهیم بکنیم الان، می‌گویم خروج از.... ما داریم عامه‌ی ناس را فعلاً در نظر می‌گیریم بحث‌مان راجع به عامه‌ی ناس است نه حاکم بما الله حاکم، نه قاضی، آن بحث جدایی دارد فلذاست آن تفصیل این‌جا نمی‌آید چون موضوع بحث ما فعلاً چه هست؟ شرایط امر به معروف و مراتب امر به معروف، و خصوصیات امر به معروف نسبت به عامه‌ی ناس؛ اما حاکم شرایطش فرق می‌کند یا نمی‌کند در مورد او شارع اذنه‌ای بالاتری به او داده آن بحث آخر که حالا لعل ما این‌جا بحث بکنیم و لعل بگذاریم در بحث جای دیگری، حالا فعلاً ما در این بحث داریم بحث می‌کنیم. بنابراین آن تفصیل این‌جا با توجه به این موضوع جا ندارد.

خب همین آقایانی که این‌جاها فرمودند گفتند اذن می‌خواهد یا مع عدم إذن جایز نیست خیلی از آن‌ها همین‌جا در مسئله‌ی دیگر فرمودند «و أما الحاكم» مقید کردند البته، اگر یک معصیت عظیمه‌ای باشد که بدون جرح و قتل و این‌ها نمی‌شود جلوی آن را گرفت، فرمودند جایز است بر او که این کار را بکند.

خب این پس بنابراین اقوالی است که در مسئله هست. ما بخواهیم تک تک این اقوال را بیایم ادله‌ی آن را جدا جدا بحث بکنیم بطول من الکلام، فلذا است به نظر این‌چنینی وارد ادله می‌شویم که ما مفاد ادله را ببینیم و ببینیم از در آن ادله کدام یک از این اقوال

استفاده می‌شود.

خب اگر آقایان استظهار داشته باشند حالا آن‌هایی که قبلاً تشریف نداشتند عرض می‌کنیم که ما دیروز هم عرض کردیم مجموعاً دو طایفه دلیل داریم به نحو تقسیم رئیسی، یک: ادله‌ای که حکم رفته روی عنوان امر به معروف و نهی از منکر، همین ماده، «یأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر»، «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» که ادله‌ی فراوانی بود که قبلاً این‌ها بحث شده و کتاباً و سنّتاً داشتیم. دو: روایاتی که امر شارع، حکم شارع نرفته روی عنوان امر به معروف و نهی از منکر، روی عناوین آخر رفته، مثل عنوان تغییر، مثل عنوان منع، مثل عنوان زیر، و و و که استقصاء کردیم آن عناوین را مجموعاً پانزده عنوان بود که فهرست این عناوین را من حالا عرض می‌کنم یکی عنوان دعوت به خیر بود که کنار امر به معروف در قرآن شریف ذکر شده است. این یک طایفه، طایفه‌ی دوم «ما تدلّ علی وجوب الإنکار باللسان» که آدرس هم قبلاً این آدرس‌های آن را ذکر کردیم، این چاپ وسائل الشیعه‌ای که چاپ جامعه مدرسین هست چون این مژیل است به مستدرک، که این چاپ باشد از این جهت خیلی کار راحت‌تر است که انسان هر بابی را که نگاه می‌کند مستدرکش هم ذیل آن هست حالا دیگر نمی‌خواهد برود دوباره کتاب مستدرک را بیاورد از این جهت این را ما آدرس می‌دهیم چون دیگر در هر بابی وسائل است پایین مستدرک همان است.

صفحه‌ی این جلد چهاردهم صفحه‌ی 491 حدیث 1، 4، حدیث 8، حدیث 9، حدیث 10، حدیث 12، این‌ها را قبلاً یکی یکی آوردیم خواندیم سنداً و دلالتاً این‌ها را بحث کردیم حالا الان فهرست عرض می‌کنم برای استذکار و آن‌هایی که تشریف نداشتند برای این که می‌خواهند مراجعه کنند و مطالعه داشته باشند این طایفه‌ی دوم.

طایفه‌ی سوم؛ «ما تدلّ علی وجوب التّغییر» تغییر، این هم باز وسائل صفحه‌ی 486، حدیث 25، یا صفحه‌ی 497، «باب وجوب انکار العامة علی الخاصّه و تغییر المنکر إذا عملوا به»، این عنوان باب است «و تغییر المنکر إذا عملوا به»، حدیث یک و سه، باز صفحه‌ی 495، هامش که می‌شود همان مستدرک حدیث هفتم، این‌ها را حتماً باید مراجعه بفرمایید که این هم رفته روی عنوان چی؟ حکم رفته روی عنوان تغییر.

طایفه‌ی چهارم؛ «ما تدلّ علی وجوب السعی و اعمال اللطف فی قضاء حوائج الاثمه علیهم السلام» می‌گوید همان‌جوری که خودتان در کارهایتان وقتی یک کاری دارید به این طرف می‌زنید به آن طرف می‌زنید لطائف به خرج می‌دهید که لطائف گفتیم آن وقت همان طور که لغت گفته یعنی این لایه‌های متعدد را هی نفوذ می‌کنید عبور می‌کنید تا برسید به مقصد خودتان، در حوائج ما هم همین کار را بکنید، یکی از حوائج ما این هست که این گناهان از جامعه‌ی ما برطرف بشود این منکرها انجام نشود، این ترک واجبات انجام نشود، این حوائج ماست همان‌جور که در حوائج شخصی خودتان سعی می‌کنید کوشش می‌کنید لطافت به خرج می‌دهید در حوائج ما هم همین کار را بکنید در حوائج ما هم همین کار را بکنید امر رفته روی سعی در قضاء حوائج ائمه و ... این هم صفحه‌ی 505 حدیث یک.

«الطایفة الخامسة ما تدلّ علی وجوب زیر العاصی» زیر به معنای منع است چون کلمه‌ی زیر در حدیث است از این جهت خود عنوان حدیث را عرض کردیم این هم صفحه‌ی 505 حدیث دوم است.

طایفه‌ی ششم؛ «ما تدلّ علی وجوب عنوان الوعظ و التذکیر» تذکر بدهد، وعظ بکن، نصیحت بکن، پند بده. صفحه‌ی 506، هامش حدیث 5، صفحه‌ی 493، حدیث 5، صفحه‌ی 496، حدیث 11، این‌ها هم روی عنوان وعظ و تذکیر رفته.

طایفه‌ی هفتم؛ «ما تدلّ علی وجوب القول البلیغ» قول بلیغ یعنی قولی که به نهایت خودش رسیده هم از نظر تأکید هم از نظر محتوا و هم از نظر رسا بودن فهماندن مطلب، این هم صفحه‌ی 506، حدیث سوم و هامش، حدیث پنجم. طایفه‌ی هشتم و نهم را با هم ذکر کردیم چون دو تا عنوان‌ها در یک حدیث است «ما تدلّ علی وجوب التأنیب و التأذیل» تأذیل به معنای لؤم است سرزنش است تأنیب هم به معنای عیب گرفتن از شخص است مثلاً این هم صفحه‌ی 506 حدیث سوم، که امر روی این دو عنوان برده که چرا «لا تؤنبوه و لا تعدّلوه»

طایفه‌ی دهم «ما دلّ علی وجوب الایذاء حتی یتزکّه» می‌گوید بیازار او را تا رها کند گناهی را که دارد انجام می‌دهد. صفحه‌ی 506، حدیث چهار، این یکی را بخوانم به خاطر این که حالا اجالتاً چون این آزار خوب به بحث ضرب و فرک و این‌ها، 506.

«محمد بن الحسن (شیخ طوسی) قال قال الصادق علیه السلام لِقَوْمٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِنَّهُ قَدْ حَقَّ لِي أَنْ أَخَذَ الْبَرِيءَ مِنْكُمْ بِالسَّقِيمِ وَ كَيْفَ لَا يَحِقُّ لِي ذَلِكَ وَ أَنْتُمْ يَتْلَعُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ الْقَيْحُ فَلَا تُكْرِمُوا عَلَيْهِ وَ لَا تَهْجُرُوهُ وَ لَا تُؤْذُوهُ حَتَّى يَتَزَكَّهَ» این هم یک عنوان.

طایفه‌ی یازدهم؛ «ما دلّ علی وجوب مطلق الانکار» آنکروا، یا یجب الانکار، صفحه‌ی 506 حدیث 4، صفحه‌ی 493 حدیث 4.

طایفه‌ی دوازدهم؛ «ما دلّ علی حرمة مدهانة اهل المعاصی» مدهانه‌ی اهل معاصی یعنی سست آمدن با آن‌ها را، نهی می‌کنند صفحه‌ی 507 باب هشت حدیث یک.

طایفه‌ی سیزدهم؛ «ما دلّ علی حرمة عدم الغضب العملى و وجوب الغضب العملى» عملاً نه این که خشم در تو پیدا شود ولی کاری نکنی، آن روایت غضب عملی را می‌گوید، صفحه‌ی 507، باب هشت «باب وجوب الغضب لله بما غضب به لنفسه» همان‌جوری که خودش غضب می‌فرماید برای خودش لنفسه که مجازات می‌کند و امثال ذلک، همان‌جور شما هم این کار را نکنید. حدیث یک.

طایفه‌ی چهاردهم؛ «ما دلّ علی وجوب التأذیب» ادب کردن، اهل معاصی را تأذیب کنید، ادب‌شان کنید. این هم صفحه‌ی 494 حدیث ششم. این هم حدیثش را بخوانم، بارها هم خواندیم «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَيُّمَا تَأْسٍ نَشَأَ فِي قَوْمٍ ثُمَّ لَمْ يُؤَدَّبْ عَلَى مَعْصِيَةٍ كَانَ اللَّهُ أَوَّلَ مَا يُعَاقِبُهُمْ فِيهِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَرْزَاقِهِمْ» کسی که نشو و نما کند در یک گروهی در یک قومی، و لم یؤدّب علی معصیه، این‌جا بعضی ممکن است که بخوانند ولم یؤدّب علی معصیه، اگر ادب نشود از ناحیه‌ی دیگران بر معصیت عقوبتی که خدای متعال می‌فرماید این هست که ارزاق آن‌ها را کم می‌کند. آن صحبت کردیم که کدام اولی است ما یؤدّب را ترجیح دادیم بر آن مسئله لم یؤدّب علی معصیه، حالا چه لم یؤدّب بخوانیم و چه لم یؤدّب این‌جا بخوانید بالاخره پس معلوم می‌شود بر عنوان تأذیب امر هست که یا این چرا تأذیب نکرده دیگران را یا دیگران چرا این را تأذیب نکردند پس وظیفه بوده بالاخره این.

طایفه‌ی خامس عشر؛ «ما دلّ علی وجوب الإنکار بالید» بالید، آن انکار مطلق بود طایفه‌ی یازدهم، این نه خصوص انکار بالید فرموده، آن را بخواهیم تمسک به آن نکنیم باید به

اطلاقش تمسک بکنیم بگویم هم لسانی را می‌گیرد هم یدی را می‌گیرد هم قلبی را می‌گیرد این بالید است بالید به قول آقای آقا ضیاء انصراف عرفی آن همان زدن است به ید، این اولین فردی است که از انکار به ید در ذهن انسان می‌آید بنابراین این طایفه با آن تفاوت می‌کند.

یک عنوان هم الان که آن روایات را خواندیم مثل این که از قلم‌ها افتاده باشد عنوان هجر است که فرمود که چرا «لا تهجرونه و لا تؤذوه» همان صفحه‌ی 506 حدیث 4، این جور بود «وَلَا تُكْذِرُونَ عَلَيْهِ» آن انکار را دلالت می‌کند «وَلَا تَهْجُرُوهُ وَ لَا تُؤْذُوهُ حَتَّى يَنْزَكَّهُ» پس مجموعاً می‌شود شانزده عنوان، شما یک استقراء دیگری.... من یک بار همه‌ی این ابواب را مراجعه کردم ببینم بر چه عناوینی دستور داده شده از طرف شارع، غیر از عنوان امر به معروف و نهی از منکر در ارتباط با اهل معاصی.

س: ...

ج: آن همان، آن جهاتی که در آن روایت است همان است که «سُكُّوا بها جباههم»، بعد جهاد به ابدان که می‌گوید آن هست حالا اگر آن را هم ما جهاد به ابدان بگویم که بگویم راجع به جهاد نیست چون آن‌جا بحث کردیم گفتیم آن جهاد، این راجع به بغا هست آن مربوط به باب امر به معروف و نهی از منکر ما نیست. آن روایت را آن‌جا توضیح دادیم و عرض کردیم قرائنی برای آن آوردیم. بنابراین ما بر این عناوینی که گفتیم این شانزده عنوان دستور شرعی داریم حالا این‌جا ما دو کار باید بکنیم یکی این که آیا همه‌ی این عناوین حجت است؟ یعنی روایات وارده‌ی در ذیل آن سنداً و دلالتاً تمام است بر این یا تمام نیست این‌ها را قبلاً بحث کردیم دیگر اعاده نمی‌کنیم الان می‌خواهیم از آن‌ها استفاده بکنیم حالا ممکن است که یک نکته‌ای چیزی عرض بکنیم از این روایات به دو عنوان استفاده شده که این را به آن باید توجه کنیم؛ صاحب جواهر قدس سره گفته ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر درست است و اثره‌ی امر و نهی عرفاً و لغتاً از سنخ قول است، حرف است، هیچ کس به زدن نمی‌گوید آمر، به حبس کردن کسی نمی‌گوید آمر، امر و نهی، این‌ها عرفاً و لغتاً از مقوله‌ی لفظ هستند این قبول است این درست. و ظاهر ادله‌ای که می‌گوید مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر، یاأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر، ظاهر لغوی آن و عرفی آن یعنی با لسان، حالا ایشان البته یک عرض وسیع‌تری می‌گیرد حتی نصیحت را هم شامل می‌شود این‌ها گفتیم که بعضی‌ها مثل حضرت امام احتیاط واجب کردند که نه حتی صیغه‌ی امر هم باشد إِفْعَلْ لاتَفْعَلْ باشد می‌گویند این را قبول داریم اما ما به برکت این روایات و این اصناف که به بعضی‌شان ایشان اشاره کرده یکی دو تا اشاره فرموده که تغییر و یکی دیگر اشاره فرموده، فرموده به برکت این روایات می‌فهمیم مراد شارع از امر و نهی معنای لغوی و عرفی آن نیست فقط، یک معنای اعمی هست، معنای آن چه هست؟ وادار کردن به آيَّة و سِيلَة؛ بالقول، بالفعل، بالاخم و به هر چی، یک معنای وسیعی مراد شارع است. پس این روایات به نظر صاحب جواهر قرینه است بر این که آن طایفه‌ی اولی را هم باید یک معنای وسیعی برایش بکنیم. تتمه‌ی کلام ان شاء الله برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.